

خودشناسی

دوره نوزدهم - جلسه ۳۶

استاد حسین نوروزی

(۳ بهمن ۱۳۸۴)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

بحث ما پیرامون اطاعت از حق بود؛ این که راه زنده نگه داشتن یاد خدا در قلب، اطاعت از خداست و اطاعت از خدا تحقق پیدا نمی کند مگر با قصد قربت. باید در انجام اعمال و کارهای خود قصد تقرب داشته باشد یعنی چون خدا فرموده و رضایت و خشنودی خدا در انجام این کار است آن را انجام بدهد. حتی بیان کردیم که در مباحات هم می توان قصد قربت داشت؛ کار مباحی را انجام می دهیم که انجام آن واجب نیست؛ ترک آن هم حرام نیست یا کار مباحی را ترک می کنیم که ترک آن حرام نیست؛ فعل آن هم واجب نیست اما در عین حال می توانیم برای انجام یا ترک آن کار قصد قربت کنیم؛ وقتی کار مباحی را انجام دادی اگر از ما بپرسند: «چرا این کار را انجام دادی؟ مگر واجب بود؟ مگر خدا گفته بود انجام بده؟» می گوییم: «به خاطر این که خدا نگفته بود که انجام نده؛ آن را حرام نکرده بود!» وقتی هم کار مباحی را ترک کردی، اگر بگویند: «چرا این کار را ترک کردی؟» می گویی: «چون خدا نگفته است که این کار را انجام بده! خدا این کار را واجب نکرده است پس من مجاز بودم آن را ترک کنم!» باز خدا مطرح می شود.

مهم مطرح شدن خدا، رضایت و حکم خداست. حکم خدا همیشه واجب و حرام نیست بلکه می تواند واجب، حرام، مستحب، مکروه یا مباح باشد. کاری که واجب، مستحب، مکروه و حرام نیست، مباح می شود. اگر به این نیت و انگیزه توجه کردی، این توجه موجب می شود که شما با قصد قربت عمل کنی و یاد خدا را در دل خود زنده نگه داری. کسی که بخواهد خدا را اطاعت کند، این اطاعت در مقام عمل به شناخت عمل مورد رضایت خدا نیاز دارد. یعنی باید واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح را بشناسد و با احکام خدا آشنا باشد تا بتواند در مقام عمل به وظیفه خود عمل کند یعنی اطاعت صدق کند. وقتی شما آب می خوری؛ اگر بگوییم: «چرا آب خوردی؟» می گویی: «چون تشنه ام است!» این اطاعت نیست. اگر گفتند: «چرا آب خوردی؟» گفتی: «به خاطر این که خدا دوست دارد وقتی تشنه شدم آب بخورم! چون خدا آب خوردن را حرام نکرده است!» اگر صبح پا شدی و قبل از این که آفتاب بزند، خودت را مهیا کردی و قبل از گرفتن وضو دستشویی رفتی؛ اگر گفتند: «چرا دستشویی رفتی؟» بگویی: «به خاطر این که تحت فشار بودم، پا شدم دستشویی رفتم!» این اطاعت نیست اما اگر گفتی: «چون دستشویی رفتن قبل از وضو و نماز مستحب و مقدمه وضو گرفتن است.» این اطاعت است.

می پرسند: «چرا این موقع صبح از خواب پا شدی؟» یکی دستشویی دارد، می گوید: «دستشویی رفتم که تخلیه کنم!» درست است که دستشویی هم رفتی اما به چیزی که شما را حرکت داد، از جا بلند کرد، بیدار کرد و محرک شما بود، قصد می گوییم. نیت شما این بود که نماز صبح بخوانید. اگر بگویند: «چرا نماز صبح می خوانی؟» جواب

می‌دهی: «به‌خاطر این‌که خدا خواندن نماز صبح را واجب کرده است!» با همین وضعیت و همین کیفیت قصد قربت تحقق پیدا می‌کند؛ زحمت هم ندارد. فقط انسان نباید غافل باشد از این‌که دارد چکار می‌کند؛ حواسش جمع باشد. گاهی شیطان مانع می‌شود از این‌که شما خدا را اطاعت کنی. همه کسانی که نماز می‌خوانند، نماز خواندن را برای خدا شروع کردند اما معلوم نیست که نماز خواندن برای خدا را ادامه بدهند. اوایل برای خدا نماز می‌خواند اما حالا گرفتار وسواس شده است، نمی‌تواند نماز نخواند. این همان شیطان است؛ دیگر خدا نیست. این نمازها قصد قربت و تقرب ندارد. اگر بپرسند: «چرا نماز می‌خوانی؟» و جواب دادی: «به‌خاطر این‌که اگر نخوانم اعصابم به هم می‌ریزد؛ ناراحت می‌شوم! نمی‌توانم!» در این نماز قصد قربت وجود ندارد.

اگر از کسانی که وسواسی هستند بپرسند: «چرا نماز می‌خوانی؟» گاهی می‌گویند: «نمی‌توانم خدا را نادیده بگیرم!» به‌خاطر این‌که خدا گفته است: «نماز بخوان!» من هم نمی‌توانم خدا را نادیده بگیرم. این عین تقواست. گاهی می‌گویی اعصابم به هم می‌ریزد. کاریست که به آن عادت کرده‌ام. اگر ترکش کنم، ترک عادت موجب مرض است. این همان وسواس است و در آن قصد قربت نیست. حالا نمی‌خواستیم در این قسمت وارد شویم. اگر به این مسأله بپردازیم وارد بحثی می‌شویم که در آینده می‌خواهیم آن را دنبال کنیم. اطاعت از خدا قصد قربت و قصد تقرب می‌خواهد اما اخلاص نمی‌خواهد. اگر گفتیم اخلاص می‌خواهد منظور اخلاص کامل نیست. یعنی در همین اندازه که متوجه خدا شویم کافی است؛ این‌که محرک، داعی و انگیزه شما برای انجام کار این باشد که خدا گفته است. اما نیازی نیست که کاملاً خالص باشد به‌گونه‌ای که اصلاً محبت غیر خدا در دل شما نباشد. فعلاً برای کسانی که ابتدای راه هستند این امکان ندارد. پس توقع بالا و سنگین از خودتان نداشته باشید.

این توقع بالا موجب می‌شود که شما از عهده کار بر نیایی، در نتیجه کار را زمین می‌گذاری. نفس شما تحت فشارهای روانی سنگین قرار می‌گیرد و بار مسئولیت را زمین می‌گذارد؛ دیگر نمی‌تواند از عهده کار بریاید. بی‌نماز، بی‌عبادت و بی‌اطاعت می‌مانی. اطاعت خدا قصد قربت می‌خواهد؛ قصد قربت هم وقتی حاصل می‌شود و تحقق پیدا می‌کند که انجام عمل یا ترک آن باید مطابق با خواست و رضای خدا و احکام الهی باشد. در این‌جاست که به مسأله فقه، بایدها، نبایدها و احکام خمسۀ تکلیفیۀ شرعیۀ یعنی واجبات، محرمات، مستحبات، مکروهات و مباحات می‌رسیم؛ که چه تکالیفی داریم؟ بدون آشنایی با این احکام، قصد قربت بی‌معناست. مگر برای جهال یعنی کسانی که مستضعف، کم فکر، نادان و بی‌خبر هستند. نمی‌دانند؛ خبر ندارد که این کاری که دارد انجام می‌دهد، مطابق با خواست و رضای خدا نیست. می‌خواهد ثواب کند، فکر می‌کند خدا این کار را دوست دارد، غافل از این‌که کباب است.

حالا یا بعداً می‌فهمد یا اصلاً استعداد این‌که بعداً بفهمد هم ندارد. در این‌جا باید خیلی دقت کنیم. بعضی از افراد اصلاً تکلیف ندارند بعضی از کارها را انجام بدهند. ما واجبات و محرمات قانونیۀ کلیۀ الهیه داریم که به شخص بنده، جناب‌عالی و امثال شما ارتباط ندارد. قانون خدا است. اگر به ما ارتباطی ندارد، پس این قانون برای چه کسی وضع شده است؟ خدا این قانون را برای چه کسی جعل فرموده و تشریع کرده است؟ این قانون را برای نوع بشر و نوع انسان‌ها وضع فرموده است که یکایک و آحاد ما را در برگیرد. مثلاً فرموده است: «روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان واجب است.» اما این‌که این روزه برای شخص من یا شما در ماه مبارک رمضان همین امسال

که در پیش داریم، واجب است یا نیست؛ این مسأله از آن قانون کلی در نمی‌آید. خداوند متعال در قرآن فرمود: «کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم.» روزه گرفتن بر شما واجب شد. معنایش این نیست که هر کسی و در هر شرایطی بود باید به آن عمل کند بلکه تکالیف شخصی هم وجود دارد. خداوند، باید و نبایندی فرموده است که گردن‌گیر شخص من و شما می‌شود که به آن، تکالیف شخصی و قانونیه می‌گوییم. این‌گونه فرموده‌اند که اگر کسی در ماه مبارک رمضان از سلامتی برخوردار باشد و توانایی گرفتن روزه را داشته باشد، روزه بگیرد. آیا شما از سلامتی برخوردار هستید؟ ممکن است تا الان سالم بوده باشی، روزه‌های خود را هم می‌گرفتی اما سالی که می‌آید ممکن است دیگر توانایی گرفتن روزه را نداشته باشی. پس تکلیف شما تغییر کرده و این تکلیف از شما برداشته می‌شود.

اگر آب بود، وضو بگیر؛ اگر آب نبود، تیمم کن. اما اینکه تکلیف من الان چیست؟ آیا وضو بگیرم یا تیمم کنم؟ قانون کلی به من چیزی نمی‌گوید که الان چکار کن. من باید خودم را بررسی کنم، وضعیت شخصی خودم را در نظر بگیرم و ببینم الان در چه شرایطی هستم؛ واجد الماء یا غیر واجد الماء هستم. اگر واجد الماء هستم، وضو بگیرم اما اگر واجد الماء نیستم تیمم می‌کنم. بنابراین خیلی‌ها مکلف به خیلی از تکالیف الهیه کلیه قانونیه نیستند. در ماه رمضان نباید روزه بگیرند اما خیال می‌کنند که باید روزه بگیرند. چرا؟ چون با احکام خدا آشنایی ندارند؛ مربی مرشد و راهنمای عاقل، حکیم و فرهیخته‌ای هم ندارند که آن‌ها را راهنمایی کند و در انجام و شناخت وظیفه شخصی به آن‌ها کمک کند که الان وظیفه تو این است که نباید وضو بگیری؛ وضو برای تو ضرر دارد شما باید تیمم کنی. آن شخص نمی‌داند؛ خیال می‌کند باید وضو بگیرد. با همان وضعیتی که برایش ضرر دارد، وضو می‌گیرد یا بیمار می‌شود یا بیماری‌اش تشدید پیدا می‌کند. بعد به‌طور کلی قید احکام، تکالیف و وظایف شرعیه را می‌زند. می‌گوید: «این چه تکالیف و وظایفی است؟! این چه خدایی است؟! این چه دینی است؟!» غافل از این‌که خودش اشتباه کرده و خدا را شناخته است. معرفت شما به احکام خدا ناقص بوده است. یک قسمت از آن را دیدی اما بسیاری از قسمت‌های دیگر آن را ندیدی؛ بدون مربی در راه قدم برداشتی.

شخصی در زمان پیامبر (ص) احتیاج به غسل پیدا کرده بود اما غسل کردن برایش ضرر داشت، عده‌ای در اثر نادانی، جهالت و نفهمی به او گفتند: «باید غسل کنی!» به همین خاطر عرض می‌کنیم که رساله‌های عملیه کافی نیست. شما می‌گویید: «من رساله عملیه دارم؛ احکام هم درون آن نوشته است به آن مراجعه می‌کنم» اما در کنار رساله‌های عملیه باید کسی باشد این رساله‌ها را برای شما توضیح بدهد و تکلیف شخصی شما را مشخص کند و به شما توانایی و قدرت فهم رساله‌های عملیه را بدهد. این خود مرحله جدیدی است و نیاز به مربی و آموزش دارد. این بنده خدا غسل کرد و مرد. خبر به پیامبر رسید. حضرت فرمود: «والله قتلوه لعنهم الله» او را کشتند، خدا لعنتشان کند.

مسأله‌ای را که نمی‌دانستند گفتند و طرف را کشتند. حالا او مرد به درک! مهم نیست. یک نفر مرد حُب بمیرد، طوری نمی‌شود، در نهایت بهشت می‌رود. مهم‌تر این است که بازمانده‌های این شخص می‌گویند: «چه اتفاقی افتاد که این آدم مرد؟ یعنی این مرد به‌خاطر این‌که به دستور خدا عمل کرد، وظیفه‌اش غسل کردن بود، غسل کرد

و مرد؟! همه آن‌ها بی‌دین می‌شوند. هر کس این خبر به گوش او برسد که شخصی غسل کرد و مرد، چه بدبینی‌ای نسبت به دین اسلام، خدا، پیغمبر، شریعت و احکام ایجاد می‌کند؟

کسانی که اسم‌شان درویش و صوفی است و اهل عمل کردن به احکام و تکالیف شرعی نیستند، البته همه این‌گونه نیستند اما آن‌ها که می‌گویند: «بزن بر طبل بی‌عاری که آن هم عالمی دارد! دلت پاک باشد! قلبت صاف باشد! بگو یا علی!» دیگر مهم نیست چکار می‌کنی، کجا می‌روی، چگونه عمل می‌کنی. این افراد نوعاً به‌خاطر همین سرخوردگی‌ها این‌گونه شده‌اند؛ مربی نداشته‌اند و سر خود عمل کرده‌اند. رساله را باز کردند. آدم‌هایی بیش از اندازه خوب و بسیار مقید به رساله و حلال و حرام بودند اما چون بیش از اندازه مقید بودند و حرام و حلال خدا را نمی‌شناختند، بیچاره شدند. اگر آدم در مقام عمل عاقلانه با احکام خدا روبرو نشود و برخورد نکند، انسان عاقلی هم دم دست او نباشد که او را راهنمایی کند، دیوانه می‌شود. یک دوران دیوانگی را پشت سر گذاشته‌اند.

منتها راه حل این دیوانگی چیست؟ دیوانگی‌ای که در اثر فشار عملکرد نادرست و ناصحیح به وجود می‌آید. راه حل این است که او را رها کنند. به هر دکتری مراجعه کنید، می‌گوید: «استراحت مطلق!» چون زیاد گاز دادی موتور داغ کرده و به آن فشار آمده است. حالا باید این ماشین مدتی استراحت کند تا آرام و خنک شود. این افراد در دوران خنک شدن افتاده‌اند به تور آدم‌هایی افتاده‌اند که می‌توانند از وضعیت آن‌ها سوء استفاده کنند. چون مانند ابزارهایی هستند که می‌شود با آن‌ها هر کاری را کرد. هر کاری به آن‌ها بگویی انجام می‌دهند. چنین وضعیتی پیدا کرده‌اند؛ سرخورده و زده شده‌اند. این رساله‌های عملیه که در اختیار مردم است، چه اندازه مفید است؟ این بحث و مطلبی است که باید درباره آن فکر شود.

این رساله‌ها چه اندازه مفید است و به درد مردم می‌خورد؟ باید کار کارشناسی انجام شود؛ تحقیق و بررسی کنند، ببینند کسانی که رساله عملیه دارند، اولاً چقدر از این رساله استفاده می‌کنند، یعنی اعمالی که در طول شبانه‌روز انجام می‌دهند چه مقدار از آن براساس مطالعه رساله‌هاست؟ چه مقدار از آن در اثر شنیدن مسأله از امام جماعت، رادیو، تلویزیون یا جاهای دیگر است؟ کسانی که مقید هستند که به رساله عمل کنند و آن‌را مطالعه می‌کنند چه اندازه آدم‌های نرمال، میزان، صحیح و سالمی هستند؟ آیا به وسواس مبتلا نیستند؟ آیا بیمار و سرخورده نشده‌اند؟ آیا از دین بیزار نشده‌اند؟ آیا صوفی و درویش نشده‌اند؟ همه این مسائل را باید بررسی کنند بعد ببینند که اگر این رساله عملیه چاپ شود بهتر است یا چاپ نشود. اگر چاپ نشود، مردم برای این‌که تکالیف شرعی‌شان را بفهمند مجبور می‌شوند که به سمت علما هجوم بیاورند. عالمی که رساله در مشتش است. این‌گونه نیست که به یک مسأله نگاه کند و از سایر مسائل غافل باشد.

وقتی کسی آمد و مستقیماً سؤال خود را مطرح کرد، جوانب و اطراف آن‌را هم بیان می‌کنند؛ به شخص نگاه می‌کنند که کیست؟ خصوصیات و ویژگی‌هایش چیست؟ من حیث المجموع جوابی به او می‌دهند که کار او راه بیفتد و مشکلش حل شود؛ براساس همان چیزی که مورد رضای خداست عمل شود. پس عمل به رساله‌های عملیه باید عاقلانه باشد. اگر قرار شد که ما در انجام کارهایمان قصد قربت کنیم، باید بدانیم که آیا این کارها

مطابق با خواست و رضای خدا هست یا نیست. اگر مطابق با خواست خدا بود، می‌توانیم قصد قربت کنیم و در انجام آن کار اطاعت صدق می‌کند و در نتیجه یاد خدا در دل ما زنده می‌شود. اگر ما بخواهیم عمل کنیم باید حکم خدا را بشناسیم. شناختن حکم خدا متوقف بر این است که ما در دو مرحله تقلید کنیم: ۱. از کسی تقلید کنیم که احکام کلیه الهیه را بیان می‌کند. ۲. از کسی تقلید کنیم که تکالیف شخصی ما را مشخص و معین می‌کند.

اصطلاحاً مرحله‌ای که تکالیف کلیه الهیه را بیان می‌کند و در رساله‌های عملیه نوشته می‌شود و از آن به فتوا تعبیر می‌کنند. کسی که تکالیف شخصی را معین می‌کند، یعنی تکالیف کلیه را بر شخص و بر فرد تطبیق می‌دهد، می‌گوید الان تکلیف تو این است. به این حکم می‌گویند. اصطلاح خاصی است که در خیلی موارد به کار می‌رود و آن تطبیق کبرا بر صغرا است. به این تطبیق دادن، حکم و به کسی که این کار را انجام می‌دهد حاکم می‌گوییم. گاهی حاکم شرع می‌گویند. حاکم شرع باید به شما اجازه بدهد. اگر پولی یا چیز گم‌شده‌ای را در خیابان دیدی و برداشتی، می‌خواهی آن را صدقه بدهی؛ می‌گویند: «حاکم شرع باید اجازه بدهد» یعنی آن قاعده کلی را بر شما و این موضوع خارجی تطبیق بدهد که مشخص شود آیا در این جا به جاست که شما صدقه بدهید. ما در حقیقت در دو ناحیه باید تقلید کنیم یعنی به کسی مراجعه کنیم که ما را با این تکالیف و وظایف آشنا کند. معلوم کند که ما باید چکار کنیم. به کسی که ما به او مراجعه می‌کنیم و تکالیف و وظایف شخصی یا الهی خود را از او دریافت می‌کنیم، آیا لازم است که حتماً معصوم باشد؟

در این که الان دست ما از امام معصوم کوتاه است بحثی نیست؛ الان وظیفه ما بالقطع و یقین این نیست که به سراغ امام معصوم برویم چون راهی برای دسترسی به امام معصوم نداریم. دسترسی به امام معصوم یا به شکل مستقیم یا غیر مستقیم است، مستقیم این است که خود حضرت را مشاهده کرده و از ایشان سؤال کنیم؛ غیر مستقیم هم این گونه است که خیلی از احکامی که ما به آن‌ها عمل می‌کنیم به طور ضروری و قطعی مورد اتفاق و اجماع است و هیچ شک و بحثی در آن نیست که نظر امام معصوم علیه السلام هم همین است. اگر از ما بپرسند که: «آیا خودت از آقا شنیدی که فرمود: نماز صبح دو رکعت است؟» می‌گوییم: «نه! نشنیدم». اما قطع و یقین داریم که اگر از حضرت بپرسیم همین جواب را می‌دهد؛ می‌گوید: «بله! نماز صبح دو رکعت است.» از این احکام به احکام ضروری تعبیر می‌کنیم که جزء بدیهیات دینی ماست. در احکام ضروری تقلید راه ندارد. چرا تقلید راه ندارد؟ چون اصطلاح تقلید در جایی به کار می‌رود که ما یقین و قطع به تکلیف و وظیفه نداشته باشیم. اگر شما مراجعه کردی و یقین و قطع پیدا کردی، نیاز به تقلید ندارد. الان همه ما قطع داریم که نماز و روزه واجب است. این موارد از احکام خداست و تقلید در آن‌ها راه ندارد. از این احکام به تعبد تعبیر می‌کنیم. ما باید نسبت به احکامی را که یقین داریم، تعبد کنیم. ما نسبت به حکم الله واقعی، متعبد هستیم. اما در احکام و تکالیفی که ما نسبت به آن قطع و یقین نداریم، به کارشناس و متخصص مراجعه می‌کنیم.

به کسانی که در جهت رسیدن به احکام الهی تلاش علمی کرده‌اند. البته می‌دانید که تلاش علمی عصمت‌آور نیست. این گونه نیست که اگر کسی با گام‌های علمی در مسیری حرکت کرد، قطعاً، یقیناً و صد در صد به واقع برسد. نوعاً نتیجه می‌دهد؛ اُقریبیت الی الوقع دارد اما قطعی و صد در صد نیست. بنابراین می‌بینیم که مراجع تقلید فتاوی که در رساله‌های عملیه دارند با هم مختلف است. خود این اختلاف نشانگر این است که مراجع به

طور معنوی با وحی ارتباط ندارند که احکام خدا به آن‌ها الهام شود یا مستقیماً با آقا امام زمان علیه الصلاة و السلام ارتباط ندارند که از حضرت سؤال کرده باشند و جواب‌های حضرت را نوشته باشند. اگر چنین ارتباطاتی داشتند، این اختلافات در فتاوی به وجود نمی‌آمد. حضرت که جواب‌های متعددی نمی‌دهد؛ فقط یک جواب می‌دهد یعنی واقع یکی بیشتر نیست. پس مراجع اولاً معصوم نیستند؛ ثانیاً با معصوم هم مرتبط نیستند. پس چرا ما باید به آن‌ها مراجعه کنیم؟ به خاطر این‌که آن‌ها عالم هستند و تلاش علمی کرده‌اند. چرا ما نباید خودمان سر خود عمل نکنیم؟ چون ما جاهل هستیم و تلاش علمی نکرده‌ایم. کسی که جاهل است وظیفه دارد که به عالم رجوع کند. این یک قانون شرعی و تعبدی نیست بلکه یک قانون عقلایی است که در جامعه عقلا وجود دارد، که به جاهل می‌گویند باید به عالم مراجعه کنی. آیا می‌دانی یا نمی‌دانی؟ اگر می‌دانی که عالم هستی؛ عالم به عالم مراجعه نمی‌کند اما اگر نمی‌دانی، تو جاهل هست و جاهل باید از عالم بپرسد.

اگر بگوییم: «من از عالم نمی‌پرسم! می‌روم از یک جاهل دیگر مثل خودم می‌پرسم!» این کار غلط است چون جاهل به جاهل مراجعه نمی‌کند؛ عالم به عالم هم مراجعه نمی‌کند؛ عالم هم به جاهل مراجعه نمی‌کند. فقط یک شکل باقی می‌ماند و آن این است که جاهل به عالم مراجعه کند. اسم این نحوه مراجعه را تقلید می‌گذاریم. وقتی شما مراجعه کردی، یقین می‌کنی که این حکمی که عالم داد، مطابق با حکم الله است؟ نه یقین نداریم. اگر تا الان یقین داشتی، شما در جهل مرکب بودی. نمی‌دانستی که حکمی که مراجع می‌کنن، براساس علم است؛ به عنوان کارشناس و متخصص هستند، به عنوان امام معصوم نیستند. شما تا الان تقلید نمی‌کردی بلکه تعبد می‌کردی یعنی امام معصوم خود را اشتباهی گرفته بودی. فکر می‌کردی که مراجع امام معصوم هستند. داشتی از آن‌ها تعبد می‌کردی. رجوع ما به مراجع تقلید، از باب رجوع جاهل به عالم است، از باب رجوع به واقع نیست. امام معصوم علیه السلام مرجع تقلید ما نیست بلکه مرجع تعبد ماست. ما اگر به او مراجعه کردیم، به واقع مراجعه کردیم. علم او با علم مراجع فرق می‌کند. علم او لدنی است اما علم مراجع تحصیلی است. زحمت کشیدند، درس خواندند و علم را تحصیل کردند، باید به آنها مراجعه کنیم، چون آن‌ها زحمت کشیده‌اند و مسیر را طی کرده‌اند.

رجوع جاهل به عالم وظیفه عقلایی است. گاهی با این‌که به وظیفه خودمان مطابق با نظر مرجع تقلید عمل می‌کنیم اما در عین حال این احتمال هم وجود دارد که این مرجع تقلید اشتباه بگوید؛ آنگاه وظیفه ما چیست؟ می‌گوییم: «اشکالی ندارد! هیچ ضرری نمی‌زند!» بنابراین کسانی که می‌گویند به خاطر اختلافاتی که در میان فتاوی فقها وجود دارد، ما دیگر به هیچ کدام از آن‌ها مراجعه نمی‌کنیم و از آن‌ها تقلید نمی‌کنیم. واقع چند چیز نیست! حکم خدا که شکل‌های متعددی ندارد. خودمان سر خود به قرآن و روایات مراجعه می‌کنیم هرچه خودمان فهمیدیم به آن عمل می‌کنیم! عملکرد چنین افرادی قابل قبول نیست. چرا قبول نیست؟ چون به وظیفه عمل نکرده و از راه درست وارد نشده‌اند. دین اسلام چارچوب و ضابطه‌ای دارد؛ مانند خانه‌ای است که باید از در آن وارد شد. از در وارد نشدند بلکه از دیوار آمدند. کسی که از دیوار بیاید، سارق و دزد محسوب می‌شود. از دزد پذیرایی نمی‌کنند و به او پاداش نمی‌دهند بلکه دزد را کتک می‌زنند و عقاب می‌کنند.

از کسی که از در وارد شده و از راه صحیح حرکت کرده باشد پذیرایی می‌کنند. کسی که مجتهد و کارشناس نیست و درس نخوانده است اگر سر خود به قرآن و روایات مراجعه کند چنین کسی حجت ندارد. اگر از او بپرسند: «چرا این‌گونه عمل کردی؟» جواب محکمه پسند و عقلایی ندارد که دلیل، سند، حجت و پشتوانه قول او باشد. اگر از او بپرسند: «چرا این دارو را مصرف کردی؟» در جواب می‌گوید: «من همین‌طوری سر خود این دارو را خوردم!» دیدم این قرص‌ها خوش رنگ و شبیه اسمارتیز است، خوشم آمد! گفتم چندتا بالا ببندازم ببینم چه می‌شود! هیچ راهی جز این ندارد که شکمی و دل‌خواهی کار کند. به آیه‌ای از قرآن می‌رسد، می‌گوید: «عجب آیه قشنگی است! خوشم آمد!»

حالا به این آیه عمل می‌کنی اما آیات دیگر را چکار می‌کنی؟ آیا همه قرآن را دیده‌ای؟ آیا همه آیات الاحکام را دیده‌ای و نظر داده‌ای؟ آیا همه روایات را در باب و جایگاه خود دیده‌ای؟ آیا قدرت فهم و درک آیات و روایات را داشته‌ای؟ فهم این آیه یا این روایت را از کجا آوردی؟ آیا کار علمی کردی؟ آیا تلاش کردی و زحمت کشیدی که شکمی و دل‌خواهی حرف نزنی؟ آیا قدرت دفاع از حرف‌ها و فتاوی خود را داری؟ همه این حرف‌ها عقلایی است. حالا اگر کسی بگوید: «این‌ها درست است، سند، دلیل، حجت و مدرک دارند؛ روی حساب کار کرده‌اند و علمی پیش رفته‌اند اما بالاخره ممکن است اشتباه هم داشته باشند. البته من هم که کار و تلاش علمی نکرده‌ام، اشتباه دارم. پس این خطا کردن چه فرقی می‌کند؟ من هم خطا کردم؛ آن‌ها هم خطا کرده‌اند. این مثل این می‌ماند که بگوییم: «یک وزنه‌بردار نمی‌تواند پانصد کیلو را بلند کند، پس چه فرقی با من دارد؟ من هم مثل همان ورزشکار هستم و نمی‌توانم پانصد کیلو را بردارم. هیچ فرقی با هم نداریم!» اگر این‌گونه باشد پس همه ما با هم یکی هستیم! ما با امامان معصوم هم یکی هستیم؛ هیچ فرقی با آن‌ها نداریم. چون آنها خدا نیستند، ما هم خدا نیستیم!

آیا در نیستی‌ها مشترک بودن، دلیل می‌شود؟ در این‌که چه چیزی نیستیم. ما سالبه به انتفاع موضوع هستیم. ما اصلاً تلاش نکردیم تا بتوانیم وزنه برداریم در نتیجه نمی‌توانیم برداریم. ما پانصد کیلو را که نمی‌توانیم برداریم، یکصد کیلو را هم نمی‌توانیم برداریم. وزنه‌بردار یکصد کیلو را می‌تواند بردارد اما پانصد کیلو را نمی‌تواند بردارد. آیا این‌ها از نظر عقلا فرق نمی‌کند؟ به همین خاطر باید در دادگاه الهی حرف‌های محکمه‌پسند داشته باشیم، باید بتوانید سند ارائه کنید و بفهمید که چرا دارید تقلید می‌کنید. متوجه باشید که چرا به این آقا مراجعه کرده‌ای و آن‌گونه که او دستور می‌دهد، داری عمل می‌کنی. اگر به شما اشکال کردند، قدرت پاسخ‌گویی داشته باشید. این اصل تقلید است. اصل تقلید در مسائلی است که ما به آن قطع و یقین نداریم چون در غیر این صورت، تعبد می‌شود. اگر شما در درست بودن فتوای یک مرجع شک دارید، همین‌جا ابتدای تقلید است. همان جایی که شک داری و نمی‌دانی که آیا مطابق با واقع است یا نیست، محل مراجعه شما به عالم است. می‌گویی: «چون عالم است، من وظیفه دارم که طبق نظر او عمل کنم؛ هرچند شک دارم که حرفش درست است یا درست نیست! اگر درست نباشد، من حجت، سند و دلیل دارم!»

قول عالم حجت است هر چند به خطا برود اما قول جاهل حجت نیست هرچند به واقع اصابت کند. یعنی اگر جاهلی فتوایی بدهد و درست از کار دربیاید یا مطابق با قول عالمی از علما دربیاید و تطبیق پیدا کند، قول این

جاهل حجت نیست یعنی عقلاً آن را به دیوار می‌زنند و می‌گویند: «برو پی کارت!» وقتی شورای پزشکی تشکیل می‌شود همه پزشکان دور هم می‌نشینند و نظر می‌دهند. یکی می‌گوید: «باید این را عمل کنیم!» یکی دیگر می‌گوید: «نه! عمل نکنیم!» دیگری می‌گوید: «من با دارو بیمار را خوب می‌کنم!» هر کدام راجع به بیماری مریض نظری دارند. یک بقالی همین‌طوری از گرد راه می‌رسد و می‌گوید: «به نظر من بهتر است این بیمار را عمل کنید!» این حرف مطابق با قول بعضی از کسانی است که در مجلس هستند. بالاخره بعضی از آن‌ها می‌گویند: «باید بیمار را عمل کنیم!» اما آن بقال را خیلی سریع از اتاق بیرون می‌کنند و می‌گویند: «تو اصلاً با چه حقی داری نظر می‌دهی؟! حق اظهار نظر نداری!» با او نمی‌گویند که حرف تو درست یا غلط است.

همان پزشکی که گفته بود: «باید بیمار را عمل کرد!» اول از همه می‌آید پشت یقه او را می‌گیرد و به بیرون پرت می‌کند. می‌گوید: «آقا من همان حرفی را زدم که شما گفتید؛ من غیر از آن چیزی نگفتم!» پزشک می‌گوید: «من این شایستگی را داشتم که اظهار نظر کنم اما تو حق اظهار نظر را نداشتی!» این همان قانون بین عقلا است که به آن قانون مراجعه جاهل به عالم می‌گویند. عالم حق اظهار نظر و فتوا دادن دارد اما جاهل حق اظهار نظر و فتوا را ندارد. درست یا غلط باشد اصلاً مهم نیست. اصلاً حرف جاهل را گوش نمی‌کنند که درست یا غلط باشد. حالا تکلیف ما با وضعیت موجود چیست که مراجع تقلید متعددی وجود دارند؟ با این مقدماتی که ذکر کردیم، پاسخ بسیاری از سؤالات داده شد. تکلیف ما در قبال بیماری‌هایی که پیدا می‌کنیم و برای مراجعه به پزشک چیست؟ همان تکلیف را ما در قبال مراجعه به مراجع تقلید داریم. مراجع هم کارشناس هستند. ما حساب آن‌ها را از امام معصوم جدا کردیم. آیا می‌شود در زیر آسمان دو امام داشته باشیم؟ نمی‌شود. همیشه باید یک امام باشد.

آیا می‌شود زیر آسمان چند مرجع داشته باشیم؟ چند پزشک داشته باشیم؟ بله! می‌شود. پزشک‌های بسیاری داریم. حالا که تعداد پزشک‌ها زیاد شد، تکلیف ما چیست؟ ما چکار کنیم؟ آخر ما باید به کدام یک از آن‌ها مراجعه کنیم؟ این چه وضع مملکت است!! این چه وضعیتی است که همین‌طور پزشک درست کرده‌اند! حالا ما مانده‌ایم چکار کنیم. به چه کسی باید مراجعه کنیم؟ آخر تکلیف ما را مشخص کنید. آیا شما تا حالا شنیده‌ای کسی چنین حرفی بزند بگوید: «چرا تعداد پزشکان اینقدر زیاد است؟» می‌گویند: «نه! کم هم هست! حق انتخاب برای ما کم است! در فلان رشته چند پزشک وجود دارد! حق انتخاب ما کم است. باید تعداد پزشکان بیشتر شود؛ هرچه بیشتر بهتر!» اما به مرجع تقلید که می‌رسند می‌گویند: «آقا این چه وضعیتی است! ما نمی‌دانیم باید از چه کسی تقلید کنیم!» چرا؟ چون مفهوم تقلید را نشناخته‌اند. هرچه تعداد مراجع، متخصص و کارشناس در علوم دینی و احکام فقهی و شرعی بیشتر باشد، بهتر است. وقتی پزشک‌ها زیاد شدند، شما چکار می‌کنی؟ به هر کدام که دلت خواست مراجعه می‌کنی. به هر کدام که در دسترس بود، ارزان‌تر بود، آمپول کمتر می‌داد، اخلاقش بهتر بود، خوش برخوردتر بود، شما را بهتر تحویل گرفت، مراجعه می‌کنید. اگر تعداد مراجع زیاد شد، اختیار با شما می‌شود.

شما مختار هستید به هر کدام از آن‌ها خواستی مراجعه کنی، به این عمل، تخییر می‌گوییم. ما می‌توانیم از همه آن‌ها تقلید کنیم. در بعضی مسائل از این آقا، در بعضی دیگر از آن آقا و... تقلید کنیم. به این کار، تبعیض می‌گویند. بعض بعض کنیم. احکام مربوط به نماز را از آقای شماره یک، احکام مربوط به روزه را از آقای شماره دو

و ... هر تعداد مرجع که داریم می‌توانیم از همه آن‌ها تقلید کنیم. یکصد و شش مرجع داریم که می‌توانیم از همه آن‌ها تقلید کنیم. ببینید تا می‌گوییم یکصد و شش مرجع داریم، شما نوچ نوچ می‌کنید! به به! به به! برای ما برای ما مرجعیت جا نیفتاده است. چرا تعجب می‌کنی؟! اگر بگوییم: «یکصد و شش پزشک داریم!» تعجب نمی‌کنید می‌گویید: «یکصد و شش پزشک کم است! خیلی بیشتر از این حرف‌هاست!» این مراجع رساله عملیه دارند، شما مختار هستید به هر کدام از آن‌ها که واجد شرایط تقلید باشند، رجوع کنید. این مهم است. شما در مسائل پزشکی چکار می‌کنی؟ اگر شک داری که پزشکی متبحر، کارشناس و حاذق است چکار می‌کنی؟ به او مراجعه نمی‌کنی. تا وقتی کسانی هستند که یقین داری که عالم و کارشناس هستند، خاطر جمع هستی، افراد مشکوک را کنار بگذار فقط مراجعی را که به آن‌ها یقینی داری پیدا کن، ببین چند نفر باقی می‌ماند که واجد همه شرایط مرجعیت باشد.

شاید مراجعی که به آن‌ها یقینی داری، ده یا بیست نفر باشد. از صد مرجع، ده نفر را جدا کن و بقیه را کنار بگذار. شما نسبت به آن مراجع شک داری که آیا او به آن مرحله رسیده است یا نه؛ نمی‌توانی هم بگویی: «به آن مرحله نرسیده است!» البته لازم نیست حتماً بگویی: «به آن مرحله نرسیده است!» که او را کنار بگذاری. همین که به او شک کردی، می‌توانی او را کنار بگذاری. تمام شد. همین که در جامعه دیدی یک عده می‌گویند: «آقا این صلاحیت ندارد!» برای تقلید مشکوک می‌شود، زود او را کنار بگذار. شما قضاوت نکن که صلاحیت دارد یا ندارد. می‌خواهد صلاحیت داشته باشد یا نداشته باشد. من شک دارم. بی‌خودی به هر کسی مراجعه نمی‌کنم. فقط به کسانی که یقینی هستند مراجعه می‌کنم!» درباره یک مرجع تقلید به هر کسی مراجعه می‌کنی می‌گویند: «بله! آقا مرجع است.» اما درباره بعضی از مراجع به هر کسی مراجعه کنید، یک عده می‌گویند: «بله! مرجع است!» یک عده هم می‌گویند: «نه! به نظر ما مرجع نیست؛ صلاحیت ندارد!» این مراجع را کنار بگذار. کسانی که در انتها باقی می‌مانند، یقینی هستند. از این ده یا پانزده نفر باقی مانده رساله هر کدام را که خواستی تهیه کن یا رساله همه آن‌ها را تهیه کن و در بعضی مسائل مطابق با نظر هر یک از مراجع عمل کن. به این کار تبعیض می‌گوییم. مسأله اول تخییر بود یعنی مخیر هستی هر کدام از مراجع را انتخاب کنی. سومین مسأله، عدول است یعنی یک مدت که از یک مرجع تقلید می‌کنیم، می‌توانیم او را رها کنیم و از مرجع دیگری تقلید کنیم. این کار هم اشکال ندارد. مسأله اول تخییر بود که اکثریت فقها در این باره می‌فرمایند: «وقتی چند مرجع واجد شرایط وجود دارد، شما مخیر هستی که هر کدام را که خواستی انتخاب کنی!» بعضی از فقها می‌فرمایند: «شما باید در این شرایط احتیاط کنی!»

یعنی اصلاً حق تقلید کردن نداری، نه تعیناً نه تخییراً! بلکه شما باید همه رساله‌ها را تهیه کنی و ببینی در هر مسأله‌ای کدام یک از همه مشکل‌تر گفته‌اند و مطابق با احتیاط فتوا داده‌اند، آنگاه به آن عمل کنی. آیت الله خویی رضوان الله تعالی علیه، از این دسته مراجع بود که می‌گفت: «باید احتیاط کنیم» اما اکثریت فقها برخلاف این نظر را دارند. اگرچه آقای خویی هم نهایتاً در مرحله عمل قائل به تخییر می‌شد. یعنی به یک شکلی مسأله را حل می‌کرد. چون عمل به احتیاط کار بسیار مشکلی است. اما درباره مسأله دوم که تبعیض بود؛ همه آقایان اتفاق نظر دارند. همه کسانی که قائل به تخییر هستند، قائل به تبعیض هم هستند که می‌توان در بعضی

مسائل از این آقا و در بعضی مسائل دیگر از آن آقا تقلید کنی. می‌توانید هم‌زمان از همه تقلید کنید. از شما می‌پرسند: «مقلد چه کسی هستی؟» می‌توانی در جواب هر تعداد مرجع تقلید را نام ببری. این برای جامعه بسیار عجیب است، اگر بگویی از همه تقلید می‌کنی. می‌گویند: «این اصلاً دین و مذهب ندارد! معلوم نیست که مرجعش کیست!!» در حالی‌که معلوم است مرجع تقلیدش کیست. مرجع تقلید او همه مراجع هستند. شخصی می‌گفت: «من هیچ دینی ندارم!» گفتند: «یهودی است!» می‌گفت: «می‌گویم من دین ندارم! اصلاً به هیچ دینی معتقد نیستم!» می‌گفتند: «یهودی فلان فلان شده!!» من می‌گویم: من از همه مراجع، تقلید می‌کنم. تو می‌گویی: «مرجع تقلید نداری. تعداد مرجع تقلید من که از تو بیشتر است. مرجع تقلید تو یکی است اما من از همه‌شان تقلید می‌کنم!»

سراغ مسأله سوم می‌آییم که عدول بود. یعنی قبلاً از فلان مرجع تقلید می‌کردم؛ حالا دیگر نمی‌خواهم از او تقلید کنم؛ می‌خواهم در این مسأله از مرجع تقلید دیگری تقلید کنم. آیا می‌توانم یا نمی‌توانم؟ اگر بعد از مدتی فهمیدم که این مرجع تقلید اعلم نیست و در صورتی که مرجع تقلید دوم اعلم باشد؛ عدول واجب است. اما اگر مساوی باشند، بعضی از فقها فرموده‌اند: «جایز است!» و بعضی دیگر فرموده‌اند: «احتیاط است که این کار را نکند.» در همین مسأله هم شما می‌توانید به تخییر عمل کنید. مخیر هستی، اگر خواستی می‌توانی از کسی تقلید کنی که می‌گوید: «مجاز هستی عدول کنی!» می‌توانی از مرجع تقلید قبلی خود برگردی به از مرجع تقلید دیگری تقلید کنی.

بنابراین در مسأله تقلید راه باز است همان‌گونه که در مسأله مراجعه به پزشک راه باز است. شما برای مراجعه به پزشک چگونه عمل می‌کنی؟ اگر امروز از پزشکی که در تهران کنار خانه‌ات بود، مراجعه کردی. فردا به شهرستان رفتی. آن‌جا می‌خواهی به پزشک مراجعه کنی. نمی‌گویی: «صبر کن تهران بروم؛ دوباره به همان پزشک در خانه‌مان مراجعه کنم.» بلکه همان‌جا یک پزشک پیدا می‌کنی و به او مراجعه می‌کنی. نمی‌گویی: «دفعه قبل که سرما خوردم، پیش آن دکتر رفتم. حالا هم که سرما خوردم، پیش همان دکتر باید بروم!» آدم می‌تواند در یک مسأله به چند دکتر مراجعه کند. هر کدام هم من را به یک شکل درمان می‌کنند. عیب ندارد هر کدام یک نوعی دارو و نوعی درمان است. این فتوا و آن هم فتواست؛ این هم مرجع و آن هم مرجع است. این چه وضعیتی است که در بین ما وجود دارد، به شما می‌گویم: «شما از چه کسی تقلید می‌کنی؟» می‌گویی: «از آقای فلانی!»

می‌گویم: «چرا از بقیه تقلید نمی‌کنی؟» می‌گوید: «آن‌ها را قبول ندارم. آدم نیستند! این اعلم است. بقیه را رها کن!» می‌پرسم: «چرا از فلانی تقلید نمی‌کنی؟» سر خود می‌گوید: «او آدم نیست! اصلاً اعلم نیست!» عوام مردم سر خود می‌گویند که فلان مرجع اعلم نیست! آخر تو اصلاً می‌دانی اعلم چیست؟ مجتهد کیست؟ اهل علم هم که تقوا دارند به این راحتی نمی‌گویند: «فلانی اعلم نیست.» می‌گوید: «من نمی‌دانم، شاید هم اعلم باشد؛ اما می‌دانم این آقا که معرفی می‌کنم اعلم است. من این را می‌دانم اما آن مرجع را نمی‌دانم.» اهل علم که تقوا دارد می‌گوید: «نمی‌دانم!» اما شما می‌گویی: «می‌گویند غیر از کسی که معرفی کردم هیچ کس دیگر اعلم نیست!» این از آن مواردی است که خیلی مفسده دارد و مسأله ایجاد می‌کند. به نام علما منتشر می‌کنند که آقای فلانی گفته است: «آقای فلانی اعلم نیست!» آخر آن بنده خدا کی چنین حرفی زده است؟! گفته است: «من می‌دانم این

مرجع اعلم است، اما درباره آن مرجع نمی‌دانم؛ خبر ندارم! اعلم به معنی فوق تخصص است؛ بعد از فوق تخصص چیست؟ پروفیسور است. آیا پروفیسور باید حتماً یکی باشد؟ آیا نمی‌شود که دو نفر در یک سطح باشند؟ از نظر ما حتماً باید یکی اعلم باشد. یکی دیگر بیشتر باشد نمی‌شود! اگر گفتیم: «این دو در یک سطح هستند، آسمان به زمین می‌آید یا اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین می‌شود!!» آیا محال لازم است؟! نه! هر دو در یک سطح هستند. چون امور دینی تعبدی و امور تشریعی اعتباری هستند، مسائل این‌چنینی در آن‌ها وجود ندارد. اگر یک پزشک، خطا کند، مریضش می‌میرد اما اگر یک مرجع تقلید، در فتوا دادن خطا کند، مقلدین‌شان نمی‌میرند.

مسئله مهم در شریعت این است که عملکرد شما به فتوا و نظر کارشناس و مجتهد مستند باشد. رجوع جاهل به عالم باشد. اگر گفتند: «چرا این‌گونه نماز خواندی؟» می‌گویید: «به خاطر این‌که آقای فلانی گفت.» چرا این‌گونه روزه گرفتی؟ «چون آقای فلان مرجع گفت.» چرا خمس دادی؟ چون فلان مرجع گفت. این آقایانی که شما به حرفشان گوش کردی چه‌کاره بودند؟ مجتهد، عالم، کارشناس و مرجع بودند؛ صلاحیت داشتند. تمام شد. شارع به ما نمی‌گوید: «چرا به نتیجه نرسیدی!» چه به نتیجه برسد چه نرسد! اگر فتوای این آقا موجب شد که مثلاً شما بمیری، خداوند کسی را عقاب نمی‌کند. نه آن مجتهد و نه آن کسی را که طبق نظر او عمل کرده است عقاب نمی‌کند. رابطه‌ای که ما در بحث تقلید داریم، رابطه بین ما و خداست. ما باید با حجت عمل کنیم. چه شد که مُردی؟ چرا کاری کردی که بمیری؟ می‌گوید: «من سر خود عمل نکردم. من طبق نظر و دستور دکترا عمل کردم، وظیفه این بود که به دکترا مراجعه کنم؛ به دکترا مراجعه کردم، دکترا اشتباهی داد؛ من هم نمی‌دانستم که داروها اشتباهی است. خوردم و باعث شد بمیرم.» روز قیامت شما این جواب را به خدا می‌دهی و خدا هم شما را عقاب نمی‌کند. صحبت سر این نیست که می‌میری یا نمی‌میری؛ صحبت سر این نیست که در دنیا به نتیجه می‌رسی یا نمی‌رسی بلکه صحبت سر این است که در محکمه عدل الهی چگونه خواهیم بود. در اعضای یک مجموعه مرکب مثل نماز، باز اختلاف وجود دارد البته شما می‌توانید از کسی تقلید کنید که این قول را قائل است.

از جمله خود آقای خویی رضوان الله علیه همین قول را قائل است که: «اگر یک مرجع گفته باشد که در نماز تسبیحات اربعه را یک‌بار هم بگویی کافی است» شما می‌توانی طبق این نظر عمل کنی. درباره جلسه استراحت که بعد از دو سجده می‌نشینی بعد برای رکعت بعد بلند می‌شوی و به آن جلسه استراحت می‌گویند، بعضی از فتواها می‌گویند: «اگر مرجعی گفت جلسه استراحت لازم نیست اما تسبیحات اربعه واجب است سه بار در نماز خوانده شود» اما مرجعی دیگر گفته باشد: «یک بار تسبیحات اربعه کافی است اما جلسه استراحت واجب است» شما طبق نظر مرجع تقلید اول جلسه استراحت را انجام نمی‌دهید و طبق نظر مرجع تقلید دوم فقط یک بار تسبیحات اربعه را در نماز می‌خوانی در نتیجه طبق فتوای هر دو مرجع نماز شما باطل است. چون براساس فتوای مرجع اول شما تسبیحات را سه بار نگفتی و براساس فتوای مرجع دوم جلسه استراحت را انجام ندادی؛ اما از نظر خدا نماز صحیح است. چرا نماز شما از نظر خدا صحیح است؟

چون اگر بپرسد چرا جلسه استراحت را ترک کرد، می‌گوید: «به خاطر اینکه فلانی گفت.» چرا تسبیحات اربعه را یک‌بار گفتی؟ «چون آقای فلانی گفت.» تمام شد. شما با رجوع به مرجع تقلید به وظیفه خود عمل کردی. مسئله

مهم همین است. یک وظیفه به نام رجوع جاهل به عالم داریم که هم عقلایی و هم شرعی است. همه شما باید این کار را انجام بدهید. جاهل باید به عالم رجوع کند. دست شما چقدر باز است؟! عقلایی عمل کنید. این مسأله از جمله مسائلی است که کاملاً عقلایی است. این شما هستی که باید به این مسأله برخورد کنی؛ بحث همین است. مثل کسی که در شورای پزشکی گفت: «نظر من این است، یا نظر من این نیست، یا این را قبول دارم!» اصلاً شما در جریان نبودید که ببینی این مسأله درست است یا نیست. اگر سؤال داری برو تحقیق و بررسی کن، جواب آن را پیدا کن. چون سؤال وجود دارد، به این معنا نیست که عقلایی نیست. همچنین اگر اشکالی مطرح می‌شود، این اشکال و نظر کارشناسی است.

همه کارشناس‌ها با هم فرق دارند. آیا کارشناس طب با کارشناس فیزیک فرق نمی‌کند؟! کارشناس طب درس‌هایی خوانده ایت که کارشناس فیزیک نخوانده است. کارشناس دینی هم باید شرایطی داشته باشد که دیگران لازم نیست داشته باشند مثلاً باید مرد، حلال زاده، شیعه دوازده امامی، عادل و اعلم باشد، همچنین مکب بر دنیا نباشد؛ شرایطی را برای وی ذکر کرده‌اند. افرادی هم می‌توانند واجد این شرایط باشند. مسأله سر رجوع به آن شخص است وگرنه کاری نداریم؛ اشخاص با هم فرق می‌کنند. کارشناس کسی است که واجد شرایطی که بیان کردیم باشد؛ ما به این شخص، کارشناس این رشته می‌گوییم. چنین شخص‌صلاحت دارد که ما به او مراجعه کنیم. این‌که به چه کسی کارشناس می‌گویند، باید در همان رشته آن شخص مراجعه کرد و دید که به چه کسی کارشناس می‌گویند. مثلاً فرض کنید به اهل فن در علم پزشکی، مجوز نظام پزشکی می‌دهند؛ به فلان شخص می‌گویند: «شما از این به بعد می‌توانی مطب بزنی و ویزیت کنی.» نظام پزشکی باید تعیین کند که چه کسی کارشناس پزشکی است. از این طرف، دین باید تعیین کند که چه کسی کارشناس مرجعیت و مسائل احکام است. وقتی تعیین کرد، دیگر رجوع به آن شخص یک مسأله عقلایی است. مرجع تقلید و مجتهد را از هم جدا نکنید. مجتهد واجد شرایط، همان مرجع تقلید است.

مرجع تقلید یعنی مجتهدی که واجد این شرایط باشد؛ مرد باشد، عاقل باشد، بالغ باشد، حلال زاده باشد، شیعه دوازده امامی باشد، اعلم باشد، حب دنیا نداشته باشد. این مورد آخر را هم بعضی از فقها احتیاطاً ذکر کرده‌اند. مجتهد واجد شرایط، مرجع می‌شود. البته مرجع لازم نیست حتماً اسم و رسم داشته باشد، مرجع و کارشناس است، اسمش هرچه می‌خواهد باشد. محک‌هایش هم در رساله‌ها موجود است. گفتیم به هر کسی که یقین کردی؛ هر چند نفر که شد؛ مشکوک‌ها را کنار بگذار؛ افرادی را که یقینی داری سوا کن. یک نفر یقینی هم نمی‌توانی پیدا کنی! شما یک نفر را پیدا کن؛ واجب نیست که شما از همه تقلید کنی البته واجب هم نیست که فقط از یک نفر تقلید کنید. این فرق هم وجود دارد. کسی که ما به عنوان مرجع قبول می‌کنیم، باید عادل باشد. اما دیگر کارشناس‌ها لازم نیست عادل باشند. شراب‌خور است اما پزشک خوبی است و ما به او مراجعه می‌کنیم. برای ما قداست ندارد. اما اگر کسی عادل بود، می‌شد پشت سر او نماز خواند، این شخص قداست پیدا می‌کند. تا مرز تعبد نمی‌رود اما تا مرز تقلید می‌رود.

مثلاً اگر شما عالمی را می‌شناسید که خودش مراجع را می‌شناسد و با فتاوی مراجع آشناست، می‌داند که چه کسی اعلم و چه کسی مشکوک‌الاعلمیه است، حساب‌هایش را رسیده است، شما می‌روید از این آقا مسأله

می‌پرسید؛ این آقا هم طبق نظر کسی که باید شما از او تقلید کنی، جواب شما را می‌دهد؛ لازم نیست شما حتماً بشناسی که چه کسی بود یا اسم کسی را نام ببرد. شما به این آقا اعتماد داری. این آقا هم قابل اعتماد هست. یعنی روز قیامت شما می‌توانی این را به عنوان سند مطرح کنی و بگویی: «من به این آقا اعتماد کردم! جا و صلاحیت داشت که من به او اعتماد کنم! آدم با تقوا، عالم، کارشناس و فهمیده بود، می‌دانست که باید نظر چه کسی را برای من نقل کند» این اشکال ندارد. باید این مسأله را بیان می‌کردم که خاطرتان جمع شود.

مسألهٔ اجتهاد و تقلید در حوزه‌های علمیه مهجور مانده است. متأسفانه خود علما مسائل تقلید را از همین رساله‌های عملیهٔ فارسی یاد می‌گیرند. همانطوری که شما به رساله مراجعه می‌کنید، آن‌ها هم همین کار را می‌کنند. فکر نکنید که در حوزه‌های علمیه بحث مستقلی تحت عنوان اجتهاد و تقلید رایج و دارج باشد و هر کسی که طلبه می‌شود باید این بحث را بخواند بلکه بحث اجتهاد و تقلید به عنوان یک بحث علمی حوزوی و کارشناسی، فقط در آخر کفایه ذکر شده است. کفایه الاصول هم از درس‌هایی است که همهٔ طلبه‌ها اصلاً به آن حد نمی‌رسند که کفایهٔ الاصول را بخوانند. چهار سال عربی، منطق، اصول مرحوم مظفر، رسائل و مکاسب را می‌خوانند، اما نمی‌رسند کفایه را بخوانند. کفایه از کتاب‌های بسیار بسیار مشکل است که هر کسی در حوزه قدرت فهم، تدریس و تحصیل آن را ندارد. فقط عدهٔ خاصی از طلبه‌ها آن را می‌خوانند. طرف معمم و ملبس شده است اما هنوز کتاب کفایه را نخوانده است. اصلاً شاید دیگر درس خواندن و ادامه درس را رها کرده باشد. کتاب لمعتین را که بخواند، ملبس می‌شود.

هنوز رسائل را نخوانده است که سه سال طول می‌کشد. مکاسب را نخوانده است که پنج سال طول می‌کشد. کفایه را هنوز نخوانده است که دو جلد است و دو سال طول می‌کشد. حالا گاهی این کتاب‌ها را با هم می‌خوانند. مثلاً در پنج سال همه را با هم هم‌زمان طی می‌کنند و پشت سر می‌گذارند. فهم این کتاب‌ها مشکل است. اگر کسی همهٔ این کتاب‌ها را خوانده باشد تا به آخر کفایه نرسد، به بحث اجتهاد نمی‌رسد. کفایه هم آخرین درس سطح است. یعنی بعد از آن دیگر کتابی در حوزه نداریم. بعد سراغ درس خارج می‌رود. درس خارج یعنی خارج از کتاب. دیگر کتابی به این شکل که به‌طور رسمی کتاب درسی حوزه باشد، نیست. استاد هر کتابی را که خواست تدریس می‌کند. بنابراین نوعاً طلبه‌ها بعد از ده تا ۱۵ پانزده که به کفایه می‌رسند، به بحث اجتهاد و تقلید می‌رسند. آخرین کتاب کفایه است؛ معمولاً طلبه‌ها آخرین کتاب‌ها را نمی‌خوانند. قانون همین است.

برید از کسانی که سؤال کردید بخواهید که کتابهای خود را بیاورند. فقط جامع المقدمات را خوانده‌اند. اگر کتاب سیوطی، مغنی و منطق مظفر را بیاورید و از هر کدام از آقایان طلبه بپرسی که: «آقا این کتاب را خوانده‌ای؟» می‌گوید: «نخوانده‌ام!» به آخر راه که می‌رسند خسته می‌شوند و درس خواندن را رها می‌کنند. کفایه از کتاب‌های سخت و بسیار مشکل است. به آخر که می‌رسند دیگر رمق‌شان کشیده شده است. گاهی با خودشان عهد می‌کنند که اگر این کتاب را تمام کردم، روی قلعهٔ توچال می‌روم و کتاب را از آن بالا به پایین پرت می‌کنم! بعضی کتاب‌ها اینقدر سخت و خسته کننده است! البته بیشتر خسته کننده است. بحث‌ها و مطالب اضافه دارد، که ما در این سبک جدید طلبگی که دایر کردیم، همهٔ این مطالب را حذف کردیم. یک بحث که از اول تا آخر شیرین، قابل فهم، قابل درک، شنیدنی، لذت‌بخش، کاربردی و مفید است.

همه بحث‌های زائد و اضافه حذف شده است که وقتی به بحث اجتهاد و تقلید می‌رسند دیگر خسته نباشد؛ رمقش را از دست نداده باشد، همه بحث‌های زائد را خوانده است، هرچه بحث به درد نخور بوده خوانده است، به بحث به درد بخور که می‌رسد، دیگر نیرو ندارد. حالا فرض کنید به آخر کفایه هم برسد و آن را بخواند؛ چند صفحه بیشتر نیست؛ اگر به این کتاب مراجعه کنید می‌بینید درباره اجتهاد و تقلید، بحث مفصل نکرده است. سراغ درس خارج برویم. شما یک درس خارج به من نشان بدهید که راجع به اجتهاد و تقلید باشد یا درباره عبادات یا درباره معاملات بحث می‌شود. اجتهاد و تقلید شتر مرغ است؛ نه شتر است نه مرغ! این‌ها یا شتر می‌خورند یا مرغ! شتر مرغ این وسط می‌ماند. شاید کسی خودش علاقه داشته باشد، پیگیری و دنبال کند و به درجه اهمیت آن پی ببرد. شما کنار نشسته‌ای و داری اشکال می‌گیری اما من در متن کار هستم و دارم اشکال می‌کنم؛ شما اصلاً صلاحیت نداری.